تفسیر آزمایشهای مسیح

و اهمیت آنها برای پیروان او

انتشارات نور جهان

فهرست مندرجات

فصل اول

تفسیر آزمایشهای مسیح و اهمیت آنها برای پیروان مسیح

نمیتوان بطور شایسته اهمیت شرح آزمایشهائیکه در اناجیل مندرج است درک نمود، جز اینکه ابتدا سعی کنیم روحیه خود اناجیل و منظور نویسندگانش را بفهمیم.

معمولا سرگذشت های مختلف زندگانی مسیح را اناجیل میخوانند، چنانکه در اینجا هم همین کلمه بکار رفته، ولی استعمال آن نباید این حقیقت را از نظر ما دور نماید که بکار بردن کلمه اناجیل ممکن است ما را دچار اشتباه نماید، زیرا فقط یک انجیل است. برای توضیح این موضوع شاید بهتر آن باشد که نخست به مطالعه معنی و اهمیت خود کلمه « انجیل » بپردازیم. در نتیجه تحقیقات علم باستان شناسی معلوم گردیده که پیش از اینکه پیروان مسیح کلمه انجیل را مورد استفاده قرار دهند و بدانوسیله ماهیت پیام خدا را بدنیا برسانند، این کلمه در یونانی بمعنی « خبر خوش » یا « مژده » بوده و از نظائری که بما رسیده معلوم میشود این اصطلاح در پرستش قیصر نیز در امپراطوری روم بکار برده میشد، و همین نظائر نشان میدهد که نه تنها بدین معنی پیش از تولد عیسی استعمال میشده، بلکه تا دویست و اندی سال پیش از صعود او نیز دارای این معنی بوده است. دانستن مفهوم این کلمه در آنزمان برای ما مهم میباشد، زیرا این موضوع دیده ما را روشن مینماید که چرا در آغاز انجیل مرقس چنین نوشته شده: « ابتدای انجیل عیسی مسیح پسر خدا » (انجیل مرقس ۱ : ۱). هر طبقه رومی که در آنزمان این نوشته را میخواند، بمحض دیدن کلمه « انجیل » میفهمید که در آن مشروحه « خبر خوش » یا مژده ای درباره یک خدا یا خدای واحد حقیقی که بزودی آنرا باید بشناسد خواهد خواند.

اکنون بیان این بشارت را بچهار نوع در دست داریم که پیروان عیسی میبایستی بدنیا بدهند و در این جزوه سه نوع از آن بشارت یعنی انجیل متی، مرقس و لوقا که منظور ما را میرساند مورد بحث قرار گرفته.

ما میدانیم که متی یکی از دوازده شاگردان مسیح بوده، مرقس تازه جوانی از اهل اورشلیم و دوست پطرس و پولس و احتمال دارد که عیسی را دیده باشد و لوقا هم اهل مقدونیه و دوست و دمساز پولس بوده است.

نوع چهارم آن بشارت بنام یکی دیگر از دوازده حواری یا یوحنا موسوم است. یوحنا یکی از سه نفر از نزدیکترین دوستان عیسی بوده است. پاپیاس یکی از شاگردان یوحنا بوده که اسقف هیراپولیس شده و از جمله مطالب جالب توجه بسیاری که از وی بجا مانده، دو مطلب مناسب این مقام است : اول اینکه میگوید متی مثلهای را جمع آوری نموده و مرقس کلمات و همچنین وقایع مهم زندگانی او را بطوریکه پطرس در خاطر داشته، یادداشت کرده است. پس دو شرح اول از آن بشارت بنام دو نفر از برگزیده ترین شاگردان عیسی میباشد. چنانکه گفته شده، لوقا دوست پولس بوده و بطوریکه خود مینویسد مطالب کتاب خود را از قول شاهدان متعدد عیسی (لوقا ۱ : ۱ ــ ۴) جمع آوری نموده و فرصت زیادی برای تحقیق حقائق داشته، زیرا با شاگردان عیسی مذاکرات مفصلی کرده است. پس شواهد خارجی باندازه کافی در دست داریم که قبول کنیم این مشروحه ها نوشته های قابل اطمینانی است. وقایعی که در آنها مندرج میباشد صحیح و همچنین تعلیمات عیسی مسیح صحیحاً نقل شده است. اما نه تنها دلائل قوی بقدر کافی در خارج برای صحت اعتبار این اناجیل موجود است، بلکه آنها در خود نیز محتوی شواهد کافی میباشند.

در هیچ جا این صحت واضحتر از داستان آزمایشی که در دو انجیل از اناجیل چهارگانه است معلوم نمیگردد. مثلا باب ۴ : ۱ ــ ۱۱ انجیل متی را بخوانید و از خود بپرسید که آیا مردمی که میخواستند انجیلی اختراع کنند بفکر این قبیل مطلب میافتادند؟ آنها خبر خوشی درباره یک وجود الهی اعلام می داشتند و از مردم میخواستند که عیسی را مظهر خدا و هم انسان بدانند. اگر در حقیقت بشارتی نداشتند و مجبور بودند که چیزی جعل نمایند، آیا چه نوع داستانی می ساختند؟ نخستین فکر اینگونه دین سازان این است که داستانهائی از عملیات عجیب اختراع نمایند تا مورد پسند فکر عامه باشد، زیرا هیچ چیز به اندازه خبرهای معجزآسا ایجاد ترس و شگفتی نمی نماید. اما ببینیم نویسندگان اناجیل چه کرده اند؟ آنها شرح آزمایش آنکسی که او را خداوند خود میدانند نوشته اند.

دو نفر از نویسندگان انجیل، یعنی متی و لوقا شرح اینواقعه را مفصل نوشته و مرقس مختصراً بذکر آن پرداخته و معلوم است که او هم آنرا می دانسته، زیرا درباره فرشتگانی که آمده از مسیح مواظبت نمودند مینگارد. از اینرو

معلوم میگردد که او نیز مانند نویسندگان دیگر (مرقس ۱ : ۱۲ و ۱۳) نتیجه این آزمایش را فتح و ظفر بنفع عیسی میداند. این آزمایشی که اینقدر بدان اهمیت داده شده چیست؟ ممکن است خوانندگان بطریقی که متی این قضیه را شرح میدهد خوب آشنا باشند، ولی باید در نظر داشت که این شرح برای اشخاصی که کاملا از آن بی خبر بوده اند داده شده. مثلا اگر رفیق غیر مسیحی دارید، داستان آزمایش مسیح را به او بدهید بخواند و نظریه او را درباره آن بخواهید، در ظاهر این قضیه برای او بدون معنی است. اگر شیطان بر شما ظاهر میشد و شما را تحریک میکرد که سنگ را نان کنید، رد کردن این پیشنهاد را مشکل میدانستید؟ اگر شیطان شما را بر فراز برج یا مناره بلندی میبرد و وادار میکرد خود را بپائین اندازید، آیا رد کردن این قسمت را دشوار می دانستید؟ آیا آرزو نمیکردید که میتوانستید خود را پائین اندازید و بدانوسیله شیطان را مغلوب سازید؟ اگر شما می خواستید داستانی جعل کرده آنرا انجیل نامید، آیا پهلوان داستان را اینطور نشان نمیدادید که خود را از بالا پرت کرده فرشتگان با بالهای درخشان آهسته او را پائین میبرند، در حالیکه آزمایش کننده که در کنارش ایستاده شرمسار شده است؟ یقیناً داستانی که مردم پیش خود بسازند، اینطور است.

بعلاوه چنین بنظر میرسد که نویسندگان این مشروحه خودشان هم کاملا بمعنی آن یقین نداشتند. مثلا اگر پطرس پی بمعنی و اهمیت آن میبرد، قطعاً در انجیل مرقس بیش از یک اشاره مختصر بدان آزمایش مینمود. لوقا هم محققاً معنی واقعی این شرح را نفهمیده، زیرا یونانی بوده و با سنخ فکر و عقائد یهود آشنائی نداشته است. لوقا هم ملتفت نبوده که آزمایش عیسی امری روحانی است و چون مورخ دقیقی بوده میخواسته حتی در جزئیات مسائل هم مراعات صحت و دقت را بنماید. در ترتیب آزمایش اندک تغییری داده و قسمت دوم را سوم قرار میدهد. علت اینکار هم واضح است. یعنی او این مشروحه را لفظی تلقی کرده و در این صورت بنظر او آزمایش دو بایستی در اورشلیم بوقوع پیوسته باشد، در حالیکه دو آزمایش دیگر حتماً در بیابان بوده است. پس لوقا اینطور تصور مینموده که آزمایش عیسی در اورشلیم پس از رفتن از بیابان بایستی صورت گرفته باشد و از اینرو بنظر باید در آخر بیاید. این ترتیب هم بنظر خیلی طبیعی میآید. ولی از روی آن معلوم میشود که لوقا بمعنی این آزمایش پی نبرده است. ممکن است بپرسند که از چه لحاظ نویسندگان انجیل شرح آزمایش را نوشته و بدان درجه اول اهمیت را داده اند؟ فقط یک پاسخ منطقی بدین پرسش میتوان داد و آن اینست که خود عیسی این داستان را برای ایشان نقل نموده و

بطوری آنرا بیان کرده که آنها فهمیده ان عیسی آن آزمایش را برای خود امتحان سختی میدانسته و نتیجه آنها فیروزی کامل بوده است. وقتی شرح آزمایش را بخوانیم کاملا میفهمیم که علت نوشتن این داستان همین است، زیرا آنرا هیچکس جز او نمیتوانسته بیان کند.

هرکس که با اصطلاحات نبوتی و طرز بیان و چگونگی داستان آشنا باشد، این مشروحه بنظرش چیز غریبی نمیاید. خوبست خواننده شرح این آزمایش را با شرحی که حزقیال نبی راجع به تجربه خود در بابل مینگارد مقایسه نماید، خصوصاً آیه ۵ باب ۴ آنجیل متی و آیه ۳ باب ۸ کتاب حزقیال را تطبیق کند. عیسی و حزقیال هر دو درباره تجربه خیلی محسوس و محققی صحبت میدارند که با زبان عادی نمیتوان آنها را بیان نمود و از این رو هر دوی آنها برای بیان مشهودات و مسموعات خود به الفاظ پناه میبردند. همانطور که ماورای این داستان ساده تجربیات فراوانی بوده، معانی و تفکرات زیادی نیز در آن مخفی است و هرکس که حاضر به درک آن باشد میتواند آنها را بفهمد.

بنظر ما فقط تمسک صمیمانه بحقیقت میتواند داستان مانند آزمایش مسیح را نقل کند که بی اندازه ساده و بنظر جزئی، ولی در عین حال مفتاح درک زندگانی عیسی با عامه و انتخاب صلیب بتوسط او میباشد. اگر در میان ادبیات این دنیا قصه ای باشد که دلیل غیر قابل بر صحت خود داشته باشد، همان داستان است که عیسی فرموده و شاگردانش با وفا داری آن را ضبط نموده اند.

دعا

ای خدای حقیقت، دعا میکنیم که چنانکه نویسندگان انجیل را با محبت بی پایان برای حقیقت و وفا داری نسبت به آن ملهم ساختی، در ما نیز تولید اشتیاقی برای شناختن حقیقت بنمائی، تا ما هیچگونه فداکاری را آنقدر بزرگ ندانیم و هیچ کوششی را آن اندازه سخت نشماریم که از رسیدن بمعرفت حقیقی تو بوسیله خداوند عیسی مسیح باز بمانیم

آمین

فصل دوم

تعمید عیسی

شرح آزمایش مسیح را فقط وقتی میتوان فهمید که آنرا مستقیماً در جای مخصوص خود یعنی در پی تعمید یافتن عیسی بگذاریم. این آزمایش مستقیماً نتیجه کیفیتی است که در موقع تعمید بر او رسیده.

در اینموقع سه پرسش در موضوع تعمید عیسی پیش میاید که هر سه شایسته مطالعه میباشد، زیرا این پرسشها نه تنها مقصود و شخصیت او را روشن میسازد، بلکه دارای یک ارزش عبادتی نیز میباشد. چون ما را قادر به امتحان افکار خود مینماید و بدینطریق بما کمک میکند نیازمندیهای خود را دیده و راهی را که عیسی بدانوسیله آنها را مرتفع میسازد در نظر بیاوریم. این سه پرسش به ترتیبی که ما آنها را مورد مطالعه قرار میدهیم از این قرارند : از داستان تعمید عیسی راجع به شخص عیسی مسیح چه یاد میگیریم؟ چرا عیسی برای تعمید یافتن پیش یحیی تعمید دهنده رفت؟ معنی رؤیائی که مسیح هنگام تعمید دید و ندای آسمانی که شنید، چیست؟

میدانیم که عیسی پس از تعمید یافتن خود برای ادامه کار نجاری به ناصره باز نگشت و از آن پس وی مأموریتی دارد که انجام دهد و بقیه سالیان زندگانی خود را وقف آن مأموریت مینماید. پس بطور وضوح داستان تعمید دارای اهمیت بسیاری است، زیرا از اینرو پی میبریم که چه چیز این وضعیت جدید را در زندگانی عیسی آغاز نمود و میتوان با اطمینان گفت رؤیائی که در موقع تعمید بر وی رسید بطور صریح دعوتی بود از جانب خدا که پذیرفتن آن بقیه زندگانی و مرگ عیسی میباشد. وقتی پی به اهمیت این آزمایش برای شناختن شخصیت مسیح که آنرا با چنین آزمایشی که برای انبیاء دیگر روی داده و در عین مشابهت متفاوت بوده مقایسه کنیم، این تجربه آغاز دعوت او بمقام نبوت و مقامات دیگری که بعضی از انبیاء گذشته داشتند، بود.

در کتاب عهد عتیق نمونه های بسیاری از اشخاصی که مستقیماً از طرف خدا بشغل یا وظیفه معینی خوانده شده اند دیده میشود و ارزش دارد که ببینیم نخستین تأثیریکه این قبیل رؤیاها در آنها داشتند چه بوده. شاید بزرگترین قهرمان عهد عتیق موسی باشد، زیرا خیلی کم اشخاص بدرجات بلندی که موسی بدان رسیده ارتقاء یافته اند و

هنوز نتیجه عملیات او در تعصب ملیت و اعتقاد به وحدانیت خدا در ملت یهود مشهود است که محتاج به بیان نمیباشد. ولی تأثیر آن رؤیا در موسی شایان مطالعه میباشد. هنگامیکه او به بوته سوزان نزدیک میگردد، اولین چیزی که در او پیدا میشود حس خوف و احترام است؛ زیرا حضور خدای قدوس را احساس مینماید. در سفر خروج میخوانیم که بموسی خطاب شده: « بدینجا نزدیک میا و نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانیکه در آن ایستاده ای زمین مقدس است » (سفر خروج ۳ : ۵ و۶). پس از آن خدا موسی را دعوت میفرماید که قوم اسرائیل را از مصر بیرون برد، ولی تنها پاسخی که میدهد اینست: « من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم » (سفر خروج ۳ : ۱۲). موسی که در آنموقع در حضور خدا خم شده و از قدوسیت او به ترس اندر، عدم لیاقت خویش را کاملا احساس مینماید. آنموقعی که وی بحضور خدا برای انجام کاری دعوت شد، برای او هنگام احساس خفت و ناچیزی کامل خود بود.

یکی از بزرگترین انبیائی که نوشته هایش بما رسیده اشعیاء میباشد و خود او شرح دعوت خود را بمقام نبوت ضبط نموده. وقتی رؤیا بر وی رسید، در هیکل اورشلیم بود و یکمرتبه بطور ناگهانی حس کرد که وجود خدا محوطه ساختمان را پر ساخته. این رؤیا بقدری برای او صورت حقیقت داشت که وقتی ما هم امروز شرح این واقعه را میخوانیم احساس مینمائیم که در حضور خدای قدوس هستیم. او مینویسد که سراقین فریاد زده گفتند: « قدوس، قدوس، قدوس یهوه صبایوت ». و چنین بنظر میرسید که اساس ساختمان هیکل متزلزل شده است. بقدری حس قدوسیت خدا قوی بوده که سر او بدوران آمده، حس ناپاکی خود و قوم خود را نموده و هیچ چیز بنظر او در حضور خدا پاک نمیاید چنانکه میگوید: « وای برمن، زیرا من شقی هستم، زیرا من مردی ناپاک لب هستم و در میان قومی ناپاک لب ساکنم، زیرا چشمانم یهوه صبایوت پادشاه را دیده است، خداوند جنود را ». اشعیاء این قدوسیت را چنان مییابد که نمیتواند متحمل هیچ چیز ناپاکی شود و در حالیکه از ترس پر شده بوده و خود را گناهکار میدانست، دید که فرشته ای بدو نزدیک شد و گناهانش بوسیله آتش پاک گردید ــ فقط موقعی که حس کرد آتش لبانش را میسوزاند، بار گناه از دوش او برداشته شد و توانست به آوای خدا جواب گوید (اشعیا ۶ : ۱ ــ ۸).

دو چیز در دعوت موسی و اشعیاء دیده میشود، یکی حس قدوسیت کامل خدا و دیگر حس فرومایگی و ناچیزی کامل انسان در حضور او و ما هم تا حدی میدانیم که اگر ما نیز با خدا روبرو میشدیم، دارای همین احساسات

میگردیدیم؛ یعنی ترس و وحشت عظیمی ما را فرو میگرفت و از قدوسیت الهی و از گناهان خود خجل و شرمسار شده خود را در پیشگاهش بخاک میافکندیم. برای اینکه تا حدی با احساسات اشعیاء شریک شویم، فقط لازم است که شرح خارج از توصیف رؤیایی که او دیده بخوانیم. اکنون با در نظر گرفتن اینقسمت بخواندن شرح تعمید عیسی بپردازیم. در انجیل میخوانیم: « و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت و چون از آب درآمد در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری بر وی نازل میشود و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم » (مرقس ۱ : ۹ ــ ۱۱). اینست شرح مختصری از واقعه ای که از حیث غرابت خیلی بیشتر از بزرگترین تجربه ای است که انبیاء تاکنون داشته اند و این شرحی است که پطرس از لبان خود عیسی شنید. در این واقعه ببینیم که فرشته ای با اخگر ظاهر نمیگردد و مانند سایر انبیاء که در چنین مواردی میگفتند: « وای بر من ». عیسی چنین حرفی نمیزند، بلکه با خدا بطور کامل رفاقت بی غل و غشی دارد و بهیچوجه عیسی خود را خوار و حقیر نمیشمارد، بلکه عالیترین درجه سرافرازی را نشان میدهد که فرزندی در موقع خورسندی پدر خود احساس مینماید. کدام شخص وقتی میدانسته که در حضور خدا ایستاده چنین بوده؟ همان خدائی که در قدوسیتش بقول نویسنده رساله عبرانیان « آتش سوزان » است (عبرانیان ۱۲ : ۲۸). در اینجا یکچیز میبینیم که کاملا از محیط تجربه انسانی بیرون است و عیسی را از سایر افراد بشر ممتاز مینماید. ما میدانیم که چنین حالتی هیچگاه بر ما دست نمیدهد و اقلا یک دلیل هم دارد یعنی ما بگناه خود واقف میباشیم. ما میدانیم که وقتی عیسی در نهر اردن ایستاد کاملا از گناه پاک بود و الا هرگز چنین آزمایشی نمیداشت. شخص وقتی یکبار هم مرتکب گناه شود، با اینکه میداند گناهش بخشیده شده، باز خاطره گناه در او میماند و او نمیتواند در حضور خدا بایستد مگر اینکه کاملا خود را لایق بداند. تنها گناهکاری که توبه نکرده سنگینی حقیقی گناه را احساس نمیکند، بلکه شخص مقدس هم اینطور است. میتوان تصور نمود که گناهکاری آنقدر بیملاحظه و بی توجه باشد که حتی در حضور خدا هم بدون احساس شرمساری سر خود را برافرازد، ولی شخص مقدس را بهیچ حالتی در حضور خدا نمیتوان مجسم نمود جز اینکه روی به توبه آورده با فروتنی بسیار شیرین ترین مصاحبت را با خدا داشته باشد. وقتی در نظر میاوریم که عیسی در رودخانه ایستاده و بواسطه شادی رفاقت کامل با پدر خود تغییر حال یافته، آیا سنگینی و خوف، ما را فرو نمیگیرد؟ آیا نمیدانیم که اگر همان عیسی پیش ما میامد، فقط

میتوانستیم در حضور او برخاک افتاده مانند پطرس بگوئیم: « ای خداوند از من دور شو، زیرا مردی گناهکارم » (لوقا ۵ : ۸). پس درباره عیسی چه میتوانیم بگوئیم که خود را برای تعمید سپرد وقتی که او مردم را بتوبه دعوت مینمود؟ مسیح که احتیاج به توبه نداشت چرا چنین تعمیدی را پذیرفت؟ در پیش خود منظره رودن اردن را در موقع ورود عیسی مجسم نمائید. او چه دید و چه شنید؟ طبعاً اولین شخصی که عیسی او را میجست خود یحیی بود که لباسش از پشم شتر و موهای سر و ریشش بلند و چهره اس از آفتاب سوخته، ولی چشمانش از اشتیاق عدالت مشتعل و در حقیقت شخصیت مؤثری داشت. چشمهای تیز بینش در اعماق دل مردم نفوذ مینمود و در موقعیکه آنها را به توبه میخواند همان چیزهائیرا که آنها بیش از هر چیز میخواستند از او پنهان دارند آشکار میساخت. عده ای از این اشخاص از احساس شدید گناه خود شرمسار شده و از روی حقیقت برای توبه خود را در پیشگاه الهی بخاک میدانختند. این اشخاص مردم را از نظر فراموش کرده و جز خدا بهیچ چیز اهمیت نمیدادند. همین مردم به آب داخل شده و تعمید توبه مییافتند. در میان این مردم عده ای هم یافت میشدند که در دل خود میدانستند که باید توبه کنند، ولی بملاحظه مردم نمیتوانستند خدا را ببینند. این اشخاص فکرشان بیش از هر چیز این نبود که « آیا این مردم ببینند که من علناً خود را گناهکار میدانم چه فکری خواهند نمود » آنهائی در آب داخل شدند که بواسطه گناهکاری خود در حضور خدا شرمسار و دلتنگ بودند، ولی آنهائیکه برای توبه پیش نمیرفتند میترسیدند که در حضور مردم شرمسار گردند، سپس عیسی آمد، یعنی همان کسی که گناه را نمیشناخت و به آب داخل شد. دلیل این اقدام هم چندان از نظر ما دور نیست، زیرا او نمیتوانست غیر از آن کاری بکند. او نمیتوانست شریک آنهائی شود که بخاطر مردم خدا را نمیتواستند ببینند. این عده قوم مسیح نبودند و بهره ای از وی نمیبردند. سراینده مزامیر گفته: « خدایا، دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد » (زبور ۵۱ : ۱۷) و اینک عیسی بطرف آنها میرود. آیا خیلی مهم نیست در چنین موقعی یعنی وقتی که خود را با گناهکاران یکی میساخت، آن رؤیای پرجلال بر وی برسد و روح او را بر آسمان برافراشته و در شادی خدا شریک سازد؟ آیا نباید اندکی تأمل نموده دلهای خود را بیازمائیم؟ آیا بنظر شما، ما خدا را میدیدیم؟ آیا بودن مردم چشم ما را برای دیدن حضور او کور ساخت؟ آیا ما آنقدر آرزوی احترام از مردم را داریم که نمیتوانیم بفهمیم که در حضور خدا چطور بنظر میائیم؟ آیا از همین جهت نیست که زندگی اغلب ما خشک و فاقد شادمانی بوده و هست؟ عیسی فرمود: « هر

که بجانب من آید او را بیرون نخواهم نمود » (یوحنا ۶ : ۳۷). پس آیا ما در حقیقت از گناهان خود اندوهگین نشده و نظریات و ایرادات مردم را هیچ نمیشماریم و با توبه حقیقی خود را بپای او نمی افکنیم؟ ممکن است ما هم آسمان را گشوده ببینیم و در این صورت محقق است که خواهیم دید مورد محبت پدر واقع شدن چه اندازه مایه شادمانی است. پس خوبست دعا کرده بگوئیم: « ایخدا که محبت و قدوس هستی، کمک بفرما که بقدری از گناهان خود اندوهگین شویم که هیچ چیز ما را از طلب بخشایش تو باز ندارد، زیرا داشتن آن، شادمانی غیر قابل وصفی بما میدهد بوسیله خداوند ما عیسی مسیح ـــ آمین.

اینک سعس کنیم بفهمیم این کلماتی که خدا به عیسی خطاب فرموده برای او چه اهمیتی داشت. خدا فرمود: « تو پسر محبوب من هستی که از تو خشنودم ». این موضوع را وقتی خوب میتوان فهمید که اول مختصراً بعضی از عقائد راجع به مسیح را که در آن موقع در میان قوم یهود رواج داشته بخاطر بیاوریم. در اینجا نمیتوانیم پیدایش و تکمیل عقیده آمدن مسیح را در طی چندین دوره مورد بحث قرار دهیم، ولی بطور مختصر قدری در اطراف عقائدی که جداً در فکر یهودیان زمان عیسی رسوخ داشت و قسمتی از زمینه اصلی زندگانی و تعلیمات مسیح را تشکیل داد بحث مینمائیم.

عمومترین عقیده ای که فریسیان طرفدار آن بودند اینست که مسیح باید از نسل داود باشد. از بیان یکنفر دانشمند یهودی موسوم به دکتر کلازنر مفهوم این عقیده معلوم میشود، زیرا میگوید: « الیاس شیپور مسیح را خواهد نواخت و یهودیان پراکنده از چهار گوشه زمین بدور یکدیگر جمع خواهند شد. آن وقت مسیح یعنی نجات دهنده پر از روح خدا خواهد آمد و برگناه غلبه خواهد یافت و ملکوت اسرائیل بقدرت اولیه اش خواهد رسانید اورشلیم و هیکل را از نو خواهد ساخت و آنها را برای همه جهانیان یک مرکز روحانی خواهد نمود. مللی که بواسطه ظلم نکردن به اسرائیل از بین نرفته اند بدین مسیح خواهند گروید و جهان از « ملکوت آسمان » یا « ملکوت قادر مطلق » تجدید خواهد گردید و خداوند خدای همه جهان خواهد بود و عدالت و انصاف و برادری حکمفرما خواهد شد. این مسیح از نسل داود خواهد آمد ». (از کتاب « عیسی ناصره » متن انگلیس صفحه ۲۰۰) منظره نهائی دنیای نوبسیار جالب توجه میباشد، ولی اقداماتی که باید بعمل آید در نظر بیاورید یعنی جنگ و زوال مطلق اقوامی که به اسرائیل ستم کرده اند. فلسطین رزمگاه مغرب زمین بوده همچانکه کشور بلژیک میدان جنگ اروپای جدید شده است. مصر،

آشور، بابل، ایران، یونان و رم هر یک بنوبه خود بسر حدات فلسطین لشگر کشی نموده و هر یک بسهم خود بر قوم یهود حکمروائی کرده اند و روم که آخرین حاکم آن بوده، قوم اسرائیل و سرزمین فلسطین را در بندگی داشت. پس آیا تعجبی است که آرزوی کسب آزادی و استقلال و نفرت از دولت غالب در امیدهای قوم برای آمدن مسیح منعکس گردد؟ آیا شگفتی است که در انتظار یک مسیح نظامی، یک نسل خانواده شاهی باشند تا اینکه یک وجود طبیعی را؟ مانند رؤیای دانیال (۷ : ۱۳ ــ ۱۴) که دانیال و خنوخ هر دو بکار برده اند، میگوید: « این لقب هیچ معنی استثنائی در گوش مردمان عادی نداشته » (عیسی ناصره صفحه ۵۲۷ متن انگلیسی).

اکنون ببینیم عقیده عیسی درباره مسیح بودن خود چه بوده؟ ندائی که در هنگام تعمیدش رسید و گفت « تو پسر حبیب من هستی » خیلی اهمیت داشت. آنها نخستین کلمات بود و در حینی که درباره آنها فکر میکرد بایستی این کلمات بفکر او خطور کرده باشد چنانکه بفکر ما نیز میرسد « تو پسر من هستی؛ امروز ترا تولید کردم، از من درخواست کن و امتها را بمیراث تو خواهم داد و اقصای زمینرا ملک تو خواهم گردانید » (مزمور ۲ : ۷ و ۸). این سخنان که پر از جلال پادشاهی است هر شخص یهودی مربوط بمسیح میدانست. کلمات متعاقب خطاب خداوند به عیسی این بوده « من از تو خشنودم » و این کلمات بار دیگر فکر ما را بگفتار یکی از انبیاء متوجه میدارد که میگوید: « اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنود است، من روح خود را بر او مینهم تا انصاف را برای امتها صادر سازد. او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود و آنرا در کوچه ها نخواهد شنوانید، نی خورد شده را نخواهد شکست و فتیله ضعیفرا خاموش نخواهد کرد تا عدالترا براستی صادر گرداند. او ضعیف نخواهد گردید و منکر نخواهد شد تا انصافرا ب زمین قرار دهد و جزیره ها منتظر شریعت او باشند (اشعیا ۴۲ : ۱ ــ ۴). در جزوه کتاب اشعیاء چهار سرود هم درباره خادم یهو میباشد (اشعیاء ۴۲ : ۱ ــ ۴ و ۴۹ : ۱ ــ ۶ و ۵۰ : ۴ ــ ۹ و ۵۲ : ۱۳ تا باب ۵۳ : ۱۲) شامل بعضی از عالیترین افکار ادبیات عهد عتیق است، ولی یهودیان چندان بدان توجه نداشتند.

آیا اینرا باید فقط تصادفی دانست که وقتی عیسی ابتدا در ناصره موعظه میکرد رسالت خود را با نقل آیات اشعیاء توضیح داد؟ لوقا (۴ : ۱۸ و ۱۹) و اشعیاء (۶۱ : ۱ و ۲). آیا اهمیت نداشت که او فوری پس از بازگشت خود از بیابان این آیه را برگزید و آیا اهمیت ندارد که متی همان آیه را با کلمات « از تو خشنودم » در عیسی انجام یافته

دید؟ (متی ۱۲ : ۱۸ ــ ۲۱) (اشعیاء ۴۲ : ۱ ــ ۳) آیا مهم نیست که مرقس و لوقا در مرگ عیسی اکمل سخنان اشعیاء را درباره « بنده » ببینند. مخصوصاً آنجا که میگوید: « و او با گناهکاران محسوب شد ». (مرقس ۱۵ : ۲۸) و لوقا (۲۲ : ۳۷) و اشعیاء (۵۳ : ۱۲). آیا یوحنا فقط بطور تصادف او را بنده مردود یهوه شناخت؟ (یوحنا ۱۲ : ۳۸) و اشعیاء (۳۵ : ۱) فقط وقتی که بفهمیم یهودیان هرگز سرودهای خادم را درباره مسیح تعبیر نمیکردند به اهمیت کامل این آیات پی میبریم. در این لقب یکچیز کاملا تازه وجود داشت، این عقیده جدید درباره مسیح موعود کاملا خلاف انتظارات و عقائد آنروزی یهود درباره او بود. با درک اینقسمت ما امروزه به اهمیت آوازی که در حین تعمید شنیده شد پی میبریم. او در حقیقت فرزند است و مانند پسر مالک خود خواهد شد؛ ولی راه ملکیت او راه آن بنده است، یعنی راه مردودی و رنج و مرگ عیسی بود که معنی مسیحیت بسرودها داد و بوسیله برگزیدن صلیب این ارتباط را بدانها بخشید. در حینیکه از آب اردن گذشته و به تنهائی به بیابان میرفت میدانست که او همان بنده است و از آن پس خط سیر او تعیین شده بود.

دعا

ای خدا و پدر آسمانی که بوسیله پسر خواندگی و فیض ما را فرزند خود گردانیدی، ما را در اثر گامها عیسی مسیح سالک گردان تا فرزندی حقیقی خود را در خدمت و فداکاری بیابیم، بخاطر نام او ــ آمین

فصل سوم

آزمایش نخستین

وقتی عیسی از رود اردن بیرون آمد در حالیکه فروغ آسمان در چشمانش و آواز خدا در گوشهایش طنین انداز بود، فقط یکچیز میخواست یعنی تنهائی؛ از اینرو به بیابان رفت تا با پدر خود تنها باشد. یافتن تعمید برای او آغاز بحرانی در زندگانی بود، پس شگفتی نیست که تنها به بیابان روی آورد و با خدا دمسازی جوید. در هر بحرانی که در زندگانی بعدی عیسی پیش میامد میبینیم که به خلوت میرود تا با پدر خود دمساز شود و بایستی این عادت را از کودکی در ناصره کسب نموده باشد. این قسمت در موقعیکه سایه صلیب فضای باغ جستیمانی را تیره و تار نمود برای او سرچشمه نیرو و دلیری و آرامی شد. خدمتی که بنا بود با پشت پا زدن بر تاج و تخت آغاز گردد بایستی باو قبول پیاله مرگ پایان یابد. همانطور که خستگی و بیحاصلی بیابان زمینه خوبی برای نمونه جلال و حشمت فانی بود، عطر روح بخش باغ جستیمانی هم زمینه مناسبی برای پیاله مرگی که حیات جاودانی را تولید میکند بود.

پس از چهل شبانه روز دمسازی با پدر که از بس شیرین بود زمان را از خاطر عیسی برد و نیازمندیهای اندام را احساس نمینمود، عیسی بار دیگر بشهر و به جماعتهای مردم روی میاورد و در همانگاه آزمایش میرسد. در انجیل میخوانیم: « و چون چهل شبانه روز روزه داشت آخر گرسنه گردید، پس تجربه کننده نزد وی آمده گفت: « اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود. »

متی اینطور آنموقع را تعریف مینماید. آیا ما هم انتظار نداریم که همینطور باشد؟ موقعی که ما خسته و مانده و آگاه از ضعف بدن هستیم و بار دیگر با مسائل حقیقی زندگانی روبرو میشویم آزمایش بر ما میرسد. وقتی تنها هستیم داشتن ایمان آسان است و روح ناراحت ما در آسایش میباشد و با یک احساس شادمانیکه ناشی از احساس نزدیکی بخدا است مملو میباشد. در چنین موقعی که بار زندگانی و مشکلات آن و با اندوه های نیازمندیها و بدیهایش روبرو هستیم، شک آوردن خیلی آسان است و آزمایش کننده در انتخاب موقع بسیار زرنگ میباشد. پس در چنین هنگامی نبرد عیسی میاید، زیرا بهتر از اینموقع را نمیتوانست انتخاب نماید و به او میگوید: « اگر پسر خدا هستی،

بگو تا این سنگها نان شود » (متی ۴ : ۳). البته عیسی گرسنه بود، اما آزمایش کننده گرسنگی او را تمسخر نمیکرد، بلکه قدم فراتر نهاده بود. آزمایش کننده تجربه عجیبی را که عیسی در نهر اردن و در شادمانی و دمسازی با پدر در بیابان داشت مورد تمسخر قرار میداد. او نیز مانند بسیاری از اشخاص عصر حاضر منکر وجود تجربه دینی شده آنرا اختلال حواس تعبیر میکرد و چنین میگوید: « تصور میکنی که فرزند خدائی و بر این اندیشه خود مباهات میکنی و برای دیدن مردم برمیگردی. تو که جز یک نجار کوچک دهاتی کسی نبودی، قصد دارای در میان مردم پسر خدا باشی؟ آیا تاکنون چنین دیوانگی و خودنمائی در انسان دیده شده؟ تو میگوئی که ندائی شنیدی و کبوتری دیدی که بزمین پرواز میکند. از اینرو میدانی که پسر خدائی، آیا یقین داری که اینها همه خیال باطل نبود و آیا اطمینان داری که آنچه شنیده و دیده ای در نتیجه دیدن خوابی در روز نبوده و بواسطه این نیست که خود را فریب میدهی؟ چرا دیوانه باشی؟ رسیدن بحقیقت بسیار آسان است. پس چرا باید در نادانی مانی؟ اگر تو در حقیقت پسر خدائی پس نیروی خدا از آن تست و فقط لازمست امر کنی تا این سنگها نان گردد و فوری چنین میشود و ضمناً گرسنگی خود را نیز فرو مینشانی. اگر این سنگها نان شود، آنچه فکر میکنی هستی و گرنه خود میدانی که دستخوش اختلال حواس شده ای. ممکن است این فکر ترا خوش نیاید، اما اقلا مانع میشود از اینکه خود را پیش مردم احمق قلمداد کنی ».

بدینطریق آزمایش رسید و میخواست ایمان را یکباره ریشه کن کند. شما که این مشروحه را میخوانید هرگز دچار اضطراب و تردید نشده اید؟ هیچ آرزو نکرده اید که در امری محقق باشید؟ آیا میتوانید خود را در جای عیسی تصور کنید که خود را آماده مینمود تا ادعائی که تا آنزمان هیچ انسانی تصور امکان آن را نمینمود بکند در حالیکه میدانست مردم او را رد نموده و زحمت داده و حتی ممکن است بقتل رسانند؟ ما مسیحیان مسیح را مظهر خدا میدانیم، اما در عین حال او را انسان میشناسیم و بواسطه کاستن از انسانیتش بر الوهیتش نمیافزائیم. عیسی مسیح همچون انسانی آزموده شد و مانند انسان پیروزی یافت. هنگامیکه وی با آزمایش در جنگ بود، در چه فشار روحانی بود؛ بالاخره ایمان پیروز گردید و عیسی در پاسخ آزمایش کننده گفت: « انسان نه محض نان زیست میکند، بلکه بهر کلمه ای که از دهان خدا صادر گردد » (متی ۴ : ۴). اینست پاسخ ایمان در وقتیکه بر تردید غالب میآید. اگر تجربه روحانی معتبر نباشد پس چه چیز معتبر است؟ تا انسان بر تجربه شخص خود نسبت بخدا اطمینان پیدا

ننماید و تا احساس نکند که وقتی با حقیقت پیوسته است همه چیز دیگر غرور و خطا است و زندگانی در حقیقت بیمعنی است. پس عیسی از همه چیز خود در برابر تجربه روحانی صرف نظر مینماید، او آوای خدا را که با او سخن میگوید شنیده و این برای او کافی است. آیا ما که ایمانمان اینقدر کم است، بعظمت ایمان عیسی پی برده ایم؟ آیا هرگز فکر کرده اید که وقتی عیسی برای نخستین بار دست خود را برای بهبودی بیماری دراز میکرد اینکار برای او چقدر گران تمام میشد؟ افسانه های زیادی درباره معجزاتی که عیسی در زمان کودکی انجام داده در دست است، اما هیچیک از آنها راست نیست. زیرا اگر عیسی در کودکی معجزه ای میکرد، این آزمایش بیمعنی بود. اگر معجزه میتوانست پسری او را ثابت کند و هرگونه تریدی را از میان ببرد، در اینصورت وقوع آزمایش غیر ممکن میشد؛ اگر عیسی در زمان کودکی اعجازی مینمود، آن دلیلی که آزمایش کننده میخواست، تا آنوقت به او وارد شده بود. پس درباره ایمان عیسی فکر کنید که چگونه دست خود را برای شفا دادن نخستین بیماری که بوی روی آورد دراز نمود و تمام حقیقت تجربه روحانی خود را در گرو نهاد. گفتگوی ما درباره ایمان مثل اینست که آنرا عبارت از تسلیم و رضای محض بدانیم در صورتیکه ایمان یکنوع اقدام و فعالیتی است. عیسی فرموده: « اگر ایمان بقدر دانه خردلی میداشتید، و به این کوه میگفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البته منتقل میشد و هیچ امری بر شما محال نمیبود » (متی ۱۷ : ۲۰). محققاً عیسی اینرا خوب میدانسته که فرموده بعضی اشخاص ایمان را مورد مسخره قرار میدهند و میگویند تجربه روحانی جز اختلال فکری چیزی نیست.

اما در حقیقت عده معدودی هم به این بیان عیسی و درستی آن معترفند، آیا ما در میان آن عده معدودیم؟ هر شخصی که حقانیت آزمایش روحانی را گواهی دهد، دنیا از او میخواهد که حقیقت آنرا اثابت نماید و وقتی این امر بما گفته شود میبینیم که ایمان ما متزلزل است.

در مواردی که اطلاعات پزشکی لازم است، ما بیان پزشک را بر شخص عادی ترجیح میدهیم. اما در موضوع ایمان کسیکه خود را دائره دین بیرون است و هیچگاه در ایمان سابقه دین نداشته بیانش بر ما گران مینماید، ولی اشخاص بیشمار در طی چندین قرن راه ایمانرا پیموده همه چیز را بخدا سپرده و نا امید نشده اند. آیا آزمایش آنها در اینجا خیلی معتبر نیست؟ آیا تجربه عیسی که راه ایمان ایمانداران را مهیا فرموده و از دلیل و برهان چشم پوشیده نباید مهمتر بنظر ما برسد از آنچه مردم بتوانند بگویند، مخصوصاً کسانیکه ایمان ندارند و از تجربه روحانی

بی اطلاعند؟ اگر ما دینداران در زندگانی خود همان مقامیرا که عقلا به ایمان میدهند میدادیم، در حقیقت میتوانستیم کوهها را از جا برکنیم « چونکه شخص عادل بایمان زیست میکند ». مقام ایمان را در زندگانی دنیوی در نظر بیاورید. آیا اگر ایمان مردم را تهییج نمینمود، بر هوا و فضا و مسافت پیروز میآمدند؟ ایم مردم بچیزهای غیر ممکن رسیدند، زیرا ایمان داشتند که انجامش ممکن است. آیا پنجاه سال پیش مردم عقیده داشتند که روزی از یکسر دنیا بطرف دیگر آن پرواز خواهند نمود؟ آیا توده مردم آنهائیرا که ابتدا میخواستند پرواز کنند و موفق نشدند مورد تمسخر و طعن قرار ندادند؟ آیا این اشخاص چه اهمیتی به تمسخر مردم نادان میدادند؟ آنها عقیده داشتند که آن کارها را میتوان کرد و در نتیجه ایمان خود بالاخره موفق شدند. آیا آن روحیه که آنها را بکارشان نزدیک نمود بستگی بروح ایمان نداشت؟ در پشت سر این عقیده که میتوان داشتند که قانون پشتیبان طبیعت میباشد ــ قانونی که ثابت مانده و روز بروز تغییر نمییابد ــ اگر همین ایمان درکار نبود اینهمه تغییر و پیشرفت غیر ممکن میشد. دانشمند در یک دنیای بی انتظام و بیقانون هیچکاری نمیتواند بکند. او نمیتواند ثابت کند که قانون پشتیبان همه چیز است، اما روی این عقیده عمل مینماید و بوسیله ایمان کار میکند و برای او ایمان چیزی است عملی. برای ما نیز باید چنین باشد چنانکه برای خود عیسی نیز بود و چون عیسی با این عقیده قوی با دنیا روبرو شد که آزمایش روحانی ناشی از اختلال فکری نیست بلکه حقیقی ترین امر زندگانی میباشد، ما هم باید چنین کنیم.

دعا

ای پدر قدوس که عیسی مسیح را بما دادی تا نان حیات ما باشد، عطا فرما که او را نگهدار حقیقی جانهای خود بشناسیم و با دلیری ایمان با مشکلات زندگانی روبرو شویم و دارای آن شادمانی که از ما دمسازی با تو پدیدار میشود بگردیم، بوسیله همان خداوند ما عیسی مسیح ــ آمین.

فصل چهارم

آزمایش

آنگاه ابلیس او را بشهر مقدس برد و بر کنگره هیکل بر پا داشته بوی گفت: « اگر پسر خدا هستی خود را بزیر انداز زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو فرمان دهد تا ترا بدستهای خود برگیرند، مبادا پایت بسنگی خورد ». عیسی ویرا گفت: « مکتوب است که خداوند خدای خود را تجربه مکن » (متی ۴ : ۵ ــ ۷). باید در نظر داشت چنانکه در فصل اول یادآور شدیم نباید تصور شود که این آزمایش روحانی یک مسافرت جسمانی به اورشلیم است. این آزمایش نیز مانند آن دیگر در بیابان روی داده است. آزمایش کننده برای متزلزل ساختن ایمان عیسی درباره حقیقت آزمایش که در موقع یافتن تعمید بر او گذشته بهترین کوشش خود را بکار برد، ولیکن کامیاب نشده بود. مثلا شاید گفته بود: « پیش از رفتن بشهر خود را بیازمای. شاید وقتی که خیلی دیر باشد بفهمی که همه آن وهم و خیال بوده، اما عیسی از اینکار امتناع ورزید. او بوسیله ایمان فرزندی خود را دریافته و بوسیله ایمان هم آنرا نگاه میداشت. آزمایش کننده باز هم از میدان در نرفت؛ او میتوانست از راههای چندی باز کوشش کند و عیسی خود بدون قصد باو فرصتی داده و چنین گفته بود: « انسان نه محض نان زیست میکند، بلکه بهر کلمه ای که از دهان خدا صادر گردد ». شیطان چنین جواب داد: « بسیار خوب، فرض کنیم که خودت دلیلی لازم نداری و قضیه تعمید برای شما تجربه کافی بوده، اما گمان میکنی که مردم هم دلیل نمیخواهند و آیا حق خواستن دلیل را هم ندارند؟ مردم که آسمان را گشوده ندیده و روح را در حال نزول مشاهده نکرده و ندای آسمانی را نشنیده اند. شما برای خود دلیل در دست دارید، آیا مردم حق داشتن دلیل ندارند؟ بهر صورت آنها از مسیح انتظار بعضی علائم دارند و این انتظار آنها هم از روی کتاب مقدس است. آیا نبی نمیگوید « خداوندی که شما طالب او میباشید ناگهان بهیکل خود خواهی آمد » ؟ (ملاکی ۳ : ۱). پس باورشلیم زفته و بکنگره هیکل برو و در جلو مردم خود را از آنجا بزیر افکن. آیا چه چیز بهتر از انجام پیشگوئی است؟ از فرجام اینگونه کار هم نباید بترسی. آیا خدا بوسیله سراینده مزامیر وعده نداده که فرشتگان خود را درباره تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راههایت ترا حفظ نمایند و ترا بر دستهای خود برخواهند داشت مبادا پای خود را بسنگی بزنی؟ » (مزمور ۹۱ : ۱۱ و ۱۲) تو فخر میکنی که کلمه خدا برای

تو کافی است و بر ایمان خود میبالی. این برای تو فرصتی است که ثابت کنی در واقع ایمان داری. آیا آنقدر بخدا اطمینان داری که بخاطر کلامش جانت را بخطر اندازی؟ و گرنه آیا همه سخنانت از روی ریا نیست؟ »

آزمایش کننده چقدر زرنگ و این آزمایش چه اندازه پر معنی و عمیق است؛ ابتدا شیطان درباره حقیقت آزمایش عیسی گفتگو کرد و اکنون درباره حقیقت ایمان عیسی سخن میگوید و در پشت سر هر دو یک مقصود است، یعنی میخواهد عیسی را وادار کند که یک حقیقت روحانی را با دلائل مادی اثبات نماید.

ما که ایمانمان ضعیف است، بسختی میتوانیم شدت آن آزمایش را آنطور که بر عیسی رسید احساس کنیم. آیا مردم حق مطالبه علامتی را از مسیح نداشتند؟ آیا حقیقتاً نبایستی از او انتظار داشت که پیش از انتظار ایمان از دیگران ایمان خود را اثبات نماید؟ اینها دو پرسش بود که بایستی جواب داده شود. اگر خود او میتوانست تنها بوسیله یکنوع آزمایش روحانی بحقیقت فرزندی خود برسد، آیا دیگران بوسیله دیگری میتوانستند بدان برسند؟ البته خیر؛ حقیقت روحانی بایستی بطور روحانی آزموده گردد. هیچ راه دیگری نیست. او نمیتواند بدیگران علامتی بدهد، بلکه آنها باید در طریقی که او سولک نموده سالک گردند و بعلاوه قطعاً لازمه ایمان آن نیست که از خدا مطالبه معجزه ای بشود. اگر مسیح میگفت که تا خدا بوسیله یک امر فوق طبیعی او را برای خود برنگزیند، حاضر به روبرو شدن با مردم نمیگردد، آیا کاملا از ایمان دور نبود؟ مردم علامتی میخواستند، اما این خود آیا نشان بی ایمانی و عدم اطمینان آنها بخدا نبود؟ آیا قوم اسرائیل هم در آنزمان مانند پدران خود در بیابان خدا را امتحان نمکردند؟ آنها نیز از خدا خواسته بودند که بوسیله معجزه ای حضور خود را اثبات کند و برای اینکار مورد ملامت واقع شده بودند، چنانکه مکتوب است: « خداوند خدای خود را تجربه مکن » (سفر خروج ۱۷ : ۱ ـــ ۷ و سفر تثنیه ۶ : ۱۶) آیا این علامت در این مورد هم صدق نمیکرد؟ خدا در میان آنها بود، اما افکار مردم بقدری پر از عقائد مادی بود که نمیتوانستند حضور او را احساس کنند. آیا مردم عصر مسیح هم همان اندازه دنیا دوست نبودند؟ آنها نیازمند توبه بودند تا دارای فکر نوینی بشوند و اینکار با تسلیم شدن به ضعفهایشان صورت پذیر نمیشد، عیسی بایستی بآنها تعلیم دهد که چیزهای حقیقی از روح هستند و باید نظریه آنها را بکلی تغییر دهد. عیسی نمیتوانست « علامتی » به آنها بدهد، زیرا اینکار بمنزله انکار مقصودش بود.

تصمیمی که عیسی گرفت نتیجه خیلی عمیقی داشت و امروزه در مردم مؤثر است، زیرا در این عصر هم مردم علامت میخواهند و هنوز هم نیازمند دانستن قدر و قیمت تجربه دینی هستند. دانستن این نکته مفید است که عیسی در دوره خدمت خود معجزات بسیاری نموده و گر چه بعدها این معجزات بمنزله علامات شناخته شد، برای عیسی هیچگاه چنین نبود. او همیشه از آنهائی که معجزه شفا یافتن درخواست میکردند مطالبه ایمان میکرد و غالباً پیش از شفا دادن بیمار را بکناری میبرد. او هیچگاه کوشش نمینمود که با این قبیل کارها مردمرا متقاعد گرداند. کلمات او که میفرمود: « بر طبق ایمانتان نسبت بشما کرده شود » (متی ۹ : ۲۹) مقصود مسیح را در شفا دادن کاملا هویدا مینماید.

در اینجا ممکنست حقاً سؤال شود که آیا عیسی از مردم چیز دشواری نمیخواست؟ ایمان حقیقی بقدری کمیاب است و مردمان آنقدر دنیا پرست هستند که آیا هیچ امکان داشت راه تجربه روحانی برای آنها کفایت کند؟ انبیائ تقریباً با یقین پیشگوئی میکردند که روزی میرسد که ملکوت برقرار میگردد و مسیح سلطنت مینماید و این بیانات را طوری گفته اند که میتوان فکر کرد معجزات هم همراه آنست. بعلاوه در کتاب مقدس شرح عجائبی است که خدا بوسیله موسی انجام داده اما همان مشروحات هم نشان میداد که با وجود این عجائب، نبودن ایمان در بنی اسرائیل برای موسی خیلی تولید زحمت مینمود، حتی آن عجائبی هم که دیده بودند کافی نبود که مردم حضور خدا را در میان خود احساس کنند. گوساله طلا و بن را بر حضور روحانی او ترجیح میدادند. ارمیاء فهمیده بود که دین حقیقی روحانی است، زیرا درباره پیمان تازه چنان نوشته و اقرار نموده بود که پیمان قدیم با سابقه دلائل جسمانی و معجزات خود نتوانسته بود موفق گردد و چنین مینویسد: « خداوند میگوید اینک ایامی میآید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه ای خواهم بست، نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشانرا دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیرا که ایشان عهد مرا شکستند، تا آنکه خداوند میگوید: « من شوهر ایشان بودم ». اما خداوند میگوید اینست عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست، شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آنرا بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود » (ارمیاء ۳۱ : ۳۱ ــ ۳۳). او طریقی را که بوسیله عیسی پیام خود را آشکار خواهد ساخت پیشگوئی کرد، یعنی گفته بود که اینراه تجربه روحانی است. درستی آن را در موقعی که پطرس مسیح بودن عیسی را اعتراف

نموده بود ثابت گردید بطوری که فرمود نه جسم و خون، بلکه خدا آنرا ظاهر فرمود (متی ۱۶ : ۱۳ ـــ ۱۷) پطرس از در تنگ وارد شده و در راه راستی که بقول عیسی تنها معدودی آنرا مییابند و منتهی بحیات است سالک شده بود » (متی ۷ : ۱۴). زیرا آن در ایمان و آن راه راه تجربه روحانی است. امروزه بسیاری یافت میشوند که فکرشان ناراحت و زیر بار گناه هستند و بیهوده برای علامتی فریاد شوق بر میاورند و حاضرند از خدا استدعا کنند که اقدام پر زحمت ایمان را برای آنها غیر لازم بسازد. آنها هم امروزه مانند یهودیان قدیم و همانطور که شیطان عیسی را آزمود، خدا را میآزمایند. آنها نام عیسی را میشنوند اما نمیتوانند آن راحتی که او بدیشان میدهد دریافت دارند، زیرا پسر خدا بودن او برای ایشان سنگ لغزنده است. آنها نمیفهمند که ایمان بعیسی تنها میتواند پیروی تجربه او را برساند و آنها نیز باید در راهی که پطرس سالک شد بروند و گوشت و خون هرگز نمیتواند آن معرفتی را که طالبند بآنها بدهد. پولس رسول فرموده: « هیچکس نمیتواند بگوید که عیسی خداوند است، مگر در روح القدس » (اول قرنتیان ۱۲ : ۳). پولس هم در اینجا حقیقی را که خود عیسی در موقع رد نمودن شروع خدمت با « علامتی عظیم » ترک نموده بود، باز بیان میکند.

اما ما نیز که پیرو عیسی هستیم در فهمیدن این حقیقت کند هستیم. حالت ما را نسبت بخدا آن طور که در بسیاری از دعاهای ما آشکار میگردد، در نظر بیاورید. آیا دعاهای ما غالباً برای علامتی نیست؟ مثلا آیا شما هرگز با حال تردید درباره ارزش دعا برای کسیکه نزد شما عزیز و در حال نزاع است زانو نزده اید؟ آیا در دل خود صدائی نشنیده اید که میگوید: « فقط اگر خدا این دعا را جواب بدهد آنوقت در حقیقت باو ایمان آورده و او را خدمت میکنیم؟ » وقتی رنج و اندوه بر ما میرسد غالاً دعاهای ما پرسش است. برای علامتی عیسی فرموده: « ایمان میتواند کوه را از جای برکند ». آیا دعاهای ما بهتر نتیجه نمیبخشید اگر با یک ایمان زنده الهام گردیده و بوسیله تردید ضعیف نمیشد؟ ما نیازمندیم که معنی ایمان را از عیسی یاد بگیریم تا ما نیز در راه روح سالک شویم و در مشارکت با خدا آن اطمینانیکه آرزومندیم پیدا نمائیم. اوگوستین گفته: « ای خدا ما را برای خود آفریده ای و تا دلهای ما در تو آرام نگیرد راحت نمیشود ». در پایان خوب است بخاطر داشته باشیم که وقتی شیطان مناسب بداند میتواند از کتاب مقدس هم نقل نماید. در تاریخ میخوانیم که مقاصد بسیاری مورد پسند مردمی نیکخواه واقع شده در حالیکه وجدانشان در اثر سوء تعبیر آیات کتاب مقدس تیره گردیده است. برده فروشی که یکی از بدترین مفاسد دنیای

متمدن است توسط بسیاری از مردم نیکی که آیات کتاب مقدس را استشهاد میکردند پشتیبانی میشد. آیا ما همه نمیدانیم چگونه امروز اشخاصی یافت میشوند که با تغییر و تبدیل کلمات عیسی مسیح در صدد دور کردن مردم از او هستند. ما نیازمندیم که پیرو عیسی خداوند خود باشیم و در طلب مصاحبت دائمی با خدا برآئیم تا ما نیز دارای آن تشخیص شویم که ما را قادر بشناسائی آواز آزمایش کننده مینماید.

دعا

ای خدا حقیقت که میدانی ما در میان تجربه های سخت و بزرگ هستیم، عنایت فرما که پیرو قدمهای فرزند متبارک شده و هر روز نزدیک بتو زندگی کنیم و بهدایت روح و بوسیله فیضت اراده مقدست را شناخته انجام دهیم بوسیله همان فرزندت که خداوند ما میباشد، آمین.

فصل پنجم

آزمایش سوم

پس ابلیس او را بکوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داده بوی گفت: « اگر افتاده مرا سجده کنی همانا این همه را بتو بخشم ». آنگاه عیسی ویرا گفت: « دور شو ای شیطان، زیرا مکتوبست که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما »(متی ۴ : ۴ ــ ۸). آزمایشی که در اینجا نوشته شده روحانی میباشد و نیز لازم است از نقطه نظر کسیکه نکات آنرا کاملا سنجیده مورد مطالعه قرار گیرد. بملاحظه نکاتی که در آنست واضح میشود که این پیشنهاد ممکن نیست از طرف خدا باشد، اما وقتی ابتدا مطرح گردید چنین بنظر میامد عیسی پی برد که پیروی آن راهی که اکنون آنرا رد مینماید او را به پرستش شیطان میکشاند. وقتی مفهوم و معنی آزمایش را مورد مطالعه قرار دهیم، این موضوع روشن میگردد.

پیش از آن باید بچیز دیگری توجه کنیم. در فصل اول گفتیم که لوقا نتوانسته بود بفهمد مشروحه ای که در اینجا یادآور میشود روحانی است، از اینرو تصور میکرده لازم است ترتیب آن تغییراتی بدهد تا دچار اشکالاتی که از سفر به اورشلیم و بازگشت بصحرا میشود نگردد. پس لازم است که دلائل خود را برای پذیرفتن درستی ترتیبی را که متی نگاشته شرح دهیم.

آزمایشها در پی تعمید آمد و. چنانکه دیدیم مستقیماً مربوط به آنست. دو آزمایش نخست با کلمات زیرین آغاز میگردد « اگر پسر خدا هستی » و در حینی که تجربه نخستین را پیشنهاد مینماید قضیه تعمید که در طی آن عیسی شنید خدا او را فرزند خطاب نمود، یک اختلال دهنی است. آزمایش دوم مستقیماً مربوط بپاسخی است که او بموضوع اول میدهد، بدینطریق آزمایش نخست ارتباط مستقیم با رؤیای تعمید دارد و آزمایش دوم ناشی از تصریح مسیح است درباره کافی بودن آن آزمایش پس از آنکه مورد تردید واقع شد. قاعده ترتیب صحیح همین باید باشد. زیرا از لحاظ روانشناسی ترتیب دیگری امکان ندارد. همچنانکه حزقیال در رؤیائی به بالای کوهی بلند برده شد و جلال اسرائیل جدید باو نشان داده شد (حزقیال ۴۰ : ۲ و آیات بعد) همچنین عیسی نیز اکنون پیک و

جلال پادشاهی را در رؤیای بر بالای کوه بلندی در حالیکه ایستاده میبیند. بار دیگر آزمایش میرسد و لازم است دوباره برای روشن شدن معنی آن بگوئیم : نخواسته ای که بخود ثابت کنی که رؤیای تعمید جز یک خیال هذیان آمیزی چیزی نیست؛ نخواسته ای که حق دیگران را درباره دلیل خواستن مورد توجه قرار دهی و نخواسته ای که ایمان خود را ثابت کنی.

پس خوب است ایندفعه دعوی ترا برای پسر بودن بپذیریم (زیرا معنی لغات حذف شده در اینقسمت که ایندفعه میگوید: « اگر پسر خدائی » اینست) مردم منتظر آمدن تو هستند، پس چرا دیگر وقت خود را تلف کنی؟ در اینصورت رفته وارد ملکوت خود بشو ! آیا سراینده مزامیر درباره وعده خدا به پسر خود ننوشته که « از من بخواه و من اقوام را بمیراث تو خواهم بخشید و اقصای جهان را برای مالکیت تو » (مزمور ۲ : ۸)؟ آکنون همه چیز آماده و سن نمایش آراسته و تنها کاری که باید بکنی اینست که ظاهر شده و مسیح بودن خود را اعلام بداری. اکنون روم بر دنیا حکومت میکند و هر که بر روم پیروز گردد دنیا را در پیش پای خود دارد. تو وسائل لازمه را که عبارت از مردم باشد برای مقصود خود داری. آیا مردم دعا نکرده و اکنون هم دعا نمکنند که پیشوائی پیدا شود که در جنگ پیروزی بر علیه ظالمان آنها را راهنمائی کند؟ حکومت دنیا در دسترس شما میباشد. پس برو و آنرا بدست آور ! » این بود اغواهای فریبنده و این از همه آزمایشها سخت تر بود. او میدانست ملکوتی که باید برقرار کند روحانی است. اما آیا تأسیس چنین پادشاهی دنیا گیر روحانی منظور نهائی مردم نیز نبود؟ آیا آنها در انتظار روزی نبودند که خداوند خدای همه زمین باشد (به فصل دوم مراجعه شود) و از عدالت و انصاف دنیا را پر کند؟ آیا انبیاء برقرار شدن ملکوت مسیح را پیشگوئی کرده و نگفته بودند که در آنموقع پادشاه بوی مالیات داده و اورشلیم شادی همه زمین خواهد بود؟ آیا تأسیس ملکوت بدون جنگ و بکار بردن شمشیر ممکن میشد؟ آیا انبیاء یعنی پهلوانان عالم روحانی پیشگوئی نکرده بودند که پیش از برقراری ملکوت خونریزی شده و جنگ سختی برپا خواهد شد؟ آنها هیچ اشکالی در تأسیس ملکوت بوسائل دنیوی نمیدیدند. آیا امکان داشت که آنها دارای نظریه صحیح باشند؟ آیا رؤیای تعمید و ندای آسمانی عیسی را متقاعد ساخته بود که او باید مالک ملکوت گردد؟ آیا اینقسمت از اعتراف خداوند باینکه « تو پسر محبوب من هستی » فهمیده نمیشد؟ بلی، اما ندای آسمانی نیز روشن کرده بود که او خادم است. پس پرسش در اینجا است که آیا باید آنطور که همگان در انتظارش میباشند مانند پسر داود ظاهر گردد، یا اینکه

همچون خادم ظهور نماید. یا اینکه میدانست خادم مردود کشته خواهد شد؟ دو آزمایش نخست درباره فرزندی بوده، اما این یکی درباره خدمت میباشد. ندای آسمانی در موقع تعمید پادشاهی او را اعلام داشته و در ضمن خدمت او را تصویب کرده بود. این ندا بمنظور اصلی اشاره کرده و آن عبارت از تملک ملکوت بوده. او دیگر نمیتوانست درباره حقیقت مکاشفه خدمت بیشتر از مکاشفه فرزندی خود تردید کند. هر دو آن یک مکاشفه بودند و در یک ردیفند. آیا آن کسی که درباره فرزندی خود متزلزل نشد اکنون در مورد خدمت خود دچار حیله آزمایش کننده میگردد. البته سخت بود که فهمیده شود چطور بوسیله رد شدن و مرگ میتوانست ملکوت خود را برقرار دارد. آبا باز هم کامیابی بخادم وعده داده شده بود، چنانکه مکتوبست: « خداوند که ولی و قدوس اسرائیل میباشد باو که نزد مردم محقر و نزد امتها مکروه و بنده حاکمان است چنین میگوید : پادشاهان دیده بر پا خواهند شد و سروران سجده خواهند نمود بسبب خداوند که امین است و قدوس اسرائیل که ترا برگزیده است » (اشعیاء ۴۹ : ۷ و ۸).

با اینکه اشکال داشت بفهمند چطور چنین چیزی ممکن است وقوع یابد، با اینجال بیان وعده ها روشن میباشد. محققاً بجا است که ثابت شود او دارای آن ایمانی است که آزمایش کننده انکار میکرد. تنها بوسیله ایمان میتوان این طریق را پیمود، یعنی کلام خدا باید برای آنکسیکه از آن پیروی میکند کافی باشد. وعده ملکوتی که با گوشت و خون سر و کار ندارد در اینجا داده شده یعنی ملکوت روحانی که بوسیله وسائل روحانی باید بدان رسید. بعبارت دیگر یقیناً در اینجا اراده خدا درباره او یافت میشود. اراده خدا را باید بطریق خدا انجام داد. راه دیگری در پیش نیست، در اینصورت آیا بطریقی که خدا در پیش او گذارده پشت پا زند، زیرا در نظرش دشوار میاید؟ آیا اینکار با پرستش شیطان و قبول روش او یکسان نیست؟ در کتاب مقدس نوشته شده: « خداوند خدایت را عبادت خواهی نمود و فقط او را خدمت خواهی کرد » (تثنیه ۶ : ۳ ــ ۱۴). اکنون تنها یک راه در پیش بود یعنی راه خدا، بنا بر این او راه صلیب را برگزید. این تاریخ این پاسخ را بما میدهد. ما میتوانیم حالت شاگردان را وقتی درباره مرگ او در آینده شنیدند درک نمائیم (منی ۱۶ : ۲۱ و ۲۲) و اینکار بنظر آنها سبب زوال امیدشان برای تاسیس ملکوت بود. او بوسیله صلیب داخل ملکوت خویش گردید و این ملکوت پس از آن دائماً در توسعه بوده است.

هنوز باز باید درس صلیب را یاد بگیریم. ما در عصری زندگی میکنیم که خرابی مهلک جنگ را دیده و آرزومند فرمانروائی صلح و آمدن ملکوت خدا در میان افراد انسانیم. با اینحال میخواهیم آنرا بوسیله گوشت و خون تأسیس کنیم. ما صلیب را بر نمیگزینیم، بلکه شمشیر را. تاریخ نشان میدهد که چگونه در هر عصری مردم از درک معنی انتخاب صلیب عاجز مانده اند. مثلا جنگجویان صلیبی بنظر خود عیسی را خدمت میکردند، اما راهی را که عیسی رد کرده بود انتخاب کردند. آیا امروزه ما در چه طریقی سالکیم؟ همه ما موظفیم که با دعا وضعیت انفرادی را از نظر یک فرد جامعه و وضعیت اجتماعی خود را از نظر کلیسائی مورد آزمایش قرار دهیم. ما نیز گرچه بوسیله پسر خواندگی فرزند خدا هستیم، ولی خادم نیز میباشیم و باید در طریقی که خادم اصلی سلوک نموده سالک شویم. ما پیام یا « انجیلی » برای افراد و بطور کلی برای دنیا داریم. اما این پیام روحانی است و برای اینکه بطور روحانی مورد قبول واقع شود باید بطور روحانی اظهار گردد. هیچ دلیل مادی نمیتواند این پیام را بانسان برساند، بلکه باید در زندگی عملی شود و آنرا مانند آزمایشی که زنده و حقیقی است و حیات بخش میباشد و فروغ آسمانی را حتی بر مسائل عادی زندگانی میتاباند ارائه دهیم. این انتخابیکه عیسی در اینجا نموده برای کلیه پیروانش وظیفه حتمی است.

دعا

ای پدر قادر مطلق که قصد خود را نسبت بانسان بوسیله عیسی مسیح بر ما آشکار فرمودی، عنایت فرما که ما با ثبات قدم بانجام اراده ات بوسیله روح قدوست هدایت شویم تا بطریقی که تو اراده داری بجا آوریم، بوسیله خداوند ما عیسی مسیح ــ آمین

فصل ششم

پیروزی ایمان

« در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک فرشتگان آمده او را پرستاری مینمودند » (متی ۴ : ۱۱). لوقا در اثر وارد شدن مطلبی بذهنش کلمه مختصر و بسیار مهمی در اینجا اضافه کرده میگوید شیطان « چندی » یعنی موقتاً از او جدا شد (لوقا ۴ : ۱۳) پیروزی بدست آمد، اما آزمایشها در مواقع مختلف و به اشکال گوناگون بایستی برگردد. ما باید پیوسته در ایمان هوشیار باشیم تا صدای آزمایش کننده را تشخیص دهیم. آیا غلباً در این مورد کوتاهی نمیکنیم؟ بخیال اینکه سالم هستیم در هوشیاری کاهلی میورزیم و تصور میکنیم که شرارتهائیکه بر آنها پیروزی یافته و عاداتیکه ترک کرده ایم مربوط به گذشته است و دیگر نفوذی در ما ندارد. اما باید اعتراف کنیم که بار دیگر شکست خورده ایم. آزمایش گاهی بوسیله آنهائیکه عیسی بیشتر از همه دوست میداشت بوی روی آورد. اما ایمانش پیوسته بیدار و همواره آوازش آزمایش کننده را میشناخت (متی ۱۶ : ۲۱ ـــ ۲۳). آزمایش باز باو روی آورد، لیکن آزمایش کننده این بار نیروی خود را از دست داده بود. آن پیروزی که در تنهائی نصیب عیسی گردید موفقیت شیطان را دیگر غیر ممکن ساخت.

اهمیت این آزمایشها را از لحاظ اعتقاد به بیگناهی عیسی در نظر بیاورید. در مورد تعمید دیدیم که امکان نداشت عیسی احساس گناهی بنماید، و گرنه چنین تجربه ای برای او صورت پذیر نمیگردید. خاطره گناه و کوچکترین اثر آن همیشه باید انسان را در حضور قدوس خدا خوار و شرمسار سازد. تفاخری مانند آنچه عیسی آن موقع داشت تنها برای کسیکه هیچ گناه را نمیشناخت امکان داشت.چه اندازه شگفت انگیز است این بیگناهی وقتی نیروی آزمایشیرا که بر آن پیروزی یافت در نظر بیاوریم.

گناه رد کردن اراده خدا از روی میل است و مرکز آن اراده انسانی است و ما نیز عنان گناه را عبارت از بعضی اعمال مخصوص میدانیم و از این لحاظ از اهمیت آن میکاهیم.گناه در ارداه است و از همین جهت گناه این اندازه مهم است و از اینرو از نجات خویش عاجزیم. بعضی اشخاص میگویند دین لازم نیست و انسان بوسیله اراده کردن خوبی

و بعبارت دیگر با تلقین بنفس میتواند خوب بشود، اما از درک این نکته غافلند که انسان نمیتواند بطور کامل مایل به انجام خوبی باشد، زیرا اراده فاسد است. اما میبینیم عیسی کسی بود که با اینکه فرصت انتخاب داشت کاملا خواستار انجام اراده خدا بود. او نیروی آزمایش را میداند و فرصت انتخاب دارد، اما با اینحال اراده خدا را اراده میکند و بیگناهی عیسی در همینجا است. پس اهمیت برای ما چیست؟ یکی از پیروان عیسی که نیازمندیهای خود را در او پیدا نمود چنین نوشته است: « زیرا رئیس کهنه ای نداریم که نتواند همدرد ضعفهای ما بشود، بلکه آزموده در هر چیز بمثال ما بدون گناه. پس با دلیری نزدیک به تخت فیض بیائیم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت (ما را) اعنت کند » (عبرانیان ۴ : ۱۵ و ۱۶). میتوان بیگناهی عیسی را دلیل الوهیت او دانست، اما اگر آن الوهیت بوسیله آزمایشهائی از آنقبیل که ما باید در زندگانی خود بآن روبرو شویم، در زندگانی او ثابت نمیشد هیچ اهمیتی برای جنبه انسانیت ما نداشت. انسان که با خود نمیتواند اراده بخوبی کند، در عیسی قوت بدست میآورد، چنانکه پولس رسول در رومیان ۷ : ۷ تا ۸ : ۴ آنرا از آزمایش شخص خود بیان نموده و اگر ما نیز در ایمان شهامت ورزیم آنرا خواهیم یافت.

بالاخره شادمانی حقیقی را تنها در انجام اراده خدا میتوان یافت. هنگامیکه آزمایشها بانجام میرسد میخواهیم که « اینک فرشتگان آمده او را خدمت مینمودند ». پس از اضطراب فکری که با تردید همراه بود شادی و سلامتی خدا بار دیگر قلب او را لبریز مینماید و همانطور که صبح همانروز هنگام ایستادن در نهر اردن شده بود آسمان گشاده میگردد و خلوتگاه بیابان دمسازی فرشتگان میشود. احساس حضور آنها نیروی جسمانی او را هم تجدید مینماید. دیگر فکر ضعف بدن از بین رفته و در وجد فکر و روح، آن فراموش شده.

آیا تاکنون چنین شادی حقیقی دیده ایم؟ زندگانی ما وقتی با زندگانی عیسی مقایسه شود در میابیم که چه اندازه بینوا میباشیم. وقتی که سلامتی الهی جانرا سرشار نماید و حضورش در همه جا احساس شود و چنین بنظر رسید که طبیعت حیا آسمانی را منتشر میسازد، ضعف بدنی فراموش شده و سراپا شاد میشویم. اگر تمام وسائل راحتی اندام انسان را فرو گرفته باشد و کاملا بی نیاز باشد، باز شادی حقیقی بدست نخواهد آمد مگر اینکه با خدا مصالحه شده باشد.

ما مشتاق کسب شادی هستیم، اما از دسترس ما دور است. با دارائی نمیتوان آنرا بدست آورد و همچنین حصول آن با رنج ممکن نیست و ما بیهوده کوشش مینمائیم. گناه مانند کرمی ریشه درخت زندگانی ما را میخورد و ما نمیتوانیم از آن جلوگیری کنیم. وقتیکه میخواهیم آزاد باشیم نمیتوانیم، زیرا میفهمیم که اراده ما بنده گناه است و فاسد میباشد. اما یکنفر هست که میتواند ما را رهائی بخشد و زنجیرهائی که ما را بسته بگسلد و این همان کسی است که شریک آزمایشهای ما بوده و اندوهای ما را بر خود گرفته است و با اینحال بیگناه بوده است. او حیات را بفراوانی و شادمانی را بحد کمال بما میبخشید و در برابر، چیزی که از ما میخواهد ایمان است. اگر ما در راهی که او سلوک نموده سیر کنیم، ما نیز آسمان را گشاده خواهیم دید و در همه جای دنیا برای ما تغییر هیئت و شکل خواهد داد و جلوه خدائی از همه چیز هویدا خواهد بود.

دعا

ای پدر محبت، بر قصور ما رحم فرما و جرأت ایمان بما ببخش تا هیچ آزمایشی بر ما غلبه نیابد و هیچ خطری ما را نترساند و هیچ تنهائی ما را افسرده و نا امید ننماید، زیرا در طلب انجام اراده تو سالک در اثر قرمهای عیسی مسیح میباشیم. ایخدا، آسایش حضور خود را بر ما ببخش و راه ما را با فرشتگان محصور ساز تا شادی آن سلامتی که ماورای فهم است احساس کنیم بوسیله خداوند ما عیسی مسیح ـــ آمین

پایان

انتشارات نور جهان